

فصل طلایی آموختن

حدیثه اوتادی

در شماره قبل به ضرورت هدایت تحصیلی پرداختیم، در این شماره می‌خواهیم به‌طور کلی اهداف راهنمایی را در دوره دبستان بررسی کنیم.

آنچه مسلم است اهداف راهنمایی در هر دوره تحصیلی باید با خصوصیات رشد و نیازهای دانش‌آموزان در آن دوره و با اهداف آموزش و پرورش منطبق و هماهنگ باشد. در هر مقطع مسائلی مطرح است که اگر از آن‌ها آگاه باشیم و به درستی به آن‌ها بپردازیم، می‌توان امیدوار بود که گام‌های مؤثری در راستای هدایت صحیح فرزندان این مرز و بوم برداریم.

به‌طور کلی «راهنمایی» در مدارس ابتدایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در واقع می‌توان گفت هر اقدامی که در این مرحله انجام شود بنیادی است و جنبه پیشگیری دارد، چرا که آموزش مهارت‌های اساسی می‌تواند از بروز مشکلات تحصیلی و رفتاری در آینده پیشگیری کند. در بسیاری از کشورها هدایت تحصیلی از مقطع ابتدایی و متناسب با بازار کار انجام می‌شود. در واقع پیگیری مسائلی به‌صورت ریشه‌ای و هدایت صحیح دانش‌آموزان در مسیر تحصیلی که در پیش دارند می‌تواند از همین مرحله آینده‌شغلی آن‌ها را تضمین کند. بنابراین به‌طور مشخص نیاز به راهنمایی تحصیلی و تربیتی در ابتدایی بیش از سایر دوره‌ها است. اگر فعالیت‌های اجرایی در این دوره جدی‌تر انجام شود، در دوره متوسطه بهتر می‌توان نیازهای دانش‌آموزان را شناسایی و از بسیاری از مشکلات احتمالی پیشگیری کرد.

در اینجا به چند مورد از اقداماتی که می‌توان در راستای هدایت صحیح دانش‌آموزان دوره ابتدایی به انجام رساند اشاره می‌کنیم.



گسترش دامنهٔ خلاقیت

در دورهٔ ابتدایی میزان آموخته‌های دانش‌آموز آنقدر اهمیت ندارد که پرورش خلاقیت او. در واقع بیدار کردن حس کنجکاوی و قدرت استدلال در کودک زمینه‌ساز بسیاری از موفقیت‌های تحصیلی، و البته شغلی و حرفه‌ای او خواهد شد. امروزه در کشورهای پیشرفته به این موضوع توجه ویژه دارند و بیهوده نیست کشورهای که برای پرورش کودکان برنامه دارند (به‌طور خاص از مقاطع پایین‌تر یعنی پیش از دبستان و دبستان) در حال پیشروی‌اند. آن‌ها سعی در اصلاح نسل دارند و این کار را ریشه‌ای دنبال می‌کنند. ما انتظار داریم معلمان عزیز با پیگیری و برنامه‌ریزی خودشان سعی کنند از بار آموزش کم کنند و زمینه‌های کشف و خلق و ادراک را در دانش‌آموزان خود زنده کنند. به عبارت دیگر ما نباید در دبستان به دنبال «یاددهی» باشیم، بلکه باید «یادگیری» اتفاق بیفتد. یعنی تا حد ممکن نباید چیزی به کودکان، به‌طور مستقیم، یاد داد. بلکه باید بستری فراهم شود تا کودکان خودشان یاد بگیرند. و ناگفته نماند که این‌گونه یادگرفتن عمیق است و برای همیشه در خاطر فرد باقی خواهد ماند. درست است که این کار نیاز به برنامه‌ریزی‌های دقیق از سوی برنامه‌ریزان درسی و آموزشی دارد ولی ما معتقدیم هر معلم با درایت و تیزهوشی و البته «خواست» خود برای ایجاد تغییر، می‌تواند در ایفای نقش خود موفق شود. مثلاً کلاس درس را به فضاهای باز انتقال دهد تا بچه‌ها تجربه کردن را بیاموزند. هیچ چیز به اندازه تجربه کردن به کودکان نخواهد آموخت. از بچه‌ها سؤال پرسید و روحیهٔ پرسشگری را در آن‌ها بیدار کنید. برای هر موضوعی «بارش فکری» ایجاد کنید و از آن‌ها بخواهید راجع به درس هر جلسه فکر کنند، پرسش کنند، استدلال کنند و افکارشان را بی‌پروا و بدون ترس از اشتباه بودن بیان کنند. هر بار که دانش‌آموزی سؤال دارد به جای دادن پاسخ مستقیم به او، از او پرسید «تو چه فکر می‌کنی؟» او باید تفکر کند، باید خودش با ذهن پویایش ارتباط بین

امور را بیابد و شگفت‌زده خواهید شد اگر ببینید که وقتی چنین فرصتی به آن‌ها داده می‌شود، چه ایده‌های فوق‌العاده‌ای از ذهن آن‌ها تراوش می‌کند. متأسفانه ما عمدتاً دانش‌آموزان را خاموش می‌کنیم و انرژی و قدرت بی‌اندازهٔ تخیل را در آن‌ها از بین می‌بریم. فرصتی برای ابراز خلاقیت به آن‌ها نمی‌دهیم چون نمی‌دانیم چگونه آن‌ها را تشویق و تقویت کنیم. ما آموزش مستقیم و چهارچوب یادگیری از پیش تعیین‌شدهٔ سخت‌گیرانه و غیرقابل انعطافی داریم، و همین شیوه‌ها قدرت وصف ناشدنی ذهن بچه‌ها را، که بزرگ‌ترین هدیه خداوند به بشر است، ضعیف می‌کند و از بین می‌برد.

در این راستا سخن بسیار است. همین‌قدر بدانیم که امانتی بس بزرگ در دستمان است، و ما باید خودمان بسیار بیاموزیم تا بتوانیم به کودکان بیاموزیم.

پیدا کردن ضعف‌های پایه‌ای در زمینهٔ آموختن

دورهٔ ابتدایی دوره‌ای است که در آن مشکلات بچه‌ها در زمینهٔ یادگیری آشکار می‌شود. معلم آگاه اگر با مشکلات خاص این دوران مثل اختلال‌های یادگیری یا مشکلات عدم توجه و تمرکز، آشنا باشد و علائم آن‌ها را بداند، می‌تواند به موقع کودک را به مشاور ارجاع دهد تا قبل از اینکه دانش‌آموز وارد مقاطع بالاتر شود و این مشکل پیچیده‌تر شده و اثرات و عواقبش شدیدتر شود، به حل مسئله اقدام کنند.

آموختن مهارت‌های زندگی

ما همه می‌دانیم که تأثیر آموزه‌های دوران کودکی‌مان چقدر ماندگارتر از چیزهایی بوده است که بعدها یاد گرفته‌ایم. خیلی از ما هرگز مهارت‌هایی را در زندگی‌مان یاد نگرفته‌ایم، در صورتی‌که کودکی و مدرسه بهترین فرصت برای آموختن آن‌ها بوده است. لوح سفید وجود کودک فرصت ارزنده‌ای است که از او یک انسان بالنده بسازیم. مفاهیم عمیق انسانی در این سن خیلی خوب قابل جاگذاری در ذهن و جان کودک هستند. معلم الگویی کودک

است و مستقیم و غیرمستقیم از وی خواهد آموخت. در درجهٔ اول باید به او عزت‌نفس آموخت. باید یادش دهیم چگونه بی‌ترس و خجالت ابراز وجود کند. چطور خودش را دوست بداند و گوهر ناب وجودش را قدر بداند، و بداند صرف‌نظر از داشته و نداشته‌ها و کمبودهایش شاهکار خداوند است؛ خوب و دوست داشتنی است، حتی اگر خطا کند. باید به او بیاموزیم چطور به هموعانش یاری رساند و آن‌ها را همیشه در زندگی مهم شمرد و دوست بداند؛ چگونه حقوق دیگران را رعایت کند، چگونه اعتمادبه‌نفس او موجب غرور و خودخواهی و در نتیجه مانع رشد و تعالی او نشود، و صدها مفاهیم عمیق دیگر که در مجال اندک ما نمی‌گنجد. همه این موارد با رفتار و کلام و منش معلم در وجود کودک رخنه خواهد کرد و هدیهٔ ارزشمندی برای همه زندگی‌اش خواهد شد.

کشف علاقه‌مندی‌ها و استعدادها

باز هم بهترین فرصت برای رشد استعدادها و تمایلات کودک سال‌های دورهٔ ابتدایی است؛ اما این موضوع مستلزم کنکاش روحیات کودک و شناخت کافی از اوست. معلم با تعامل با مشاور می‌تواند کمک شایانی در این زمینه به او بکند. پیدا کردن زمینه‌ها از روی مشاهدات سر کلاس با معلم و استعدادسنجی با آزمون‌ها و مشاوره با والدین با مشاور.

خلاصه اینکه بهترین زمان برای اینکه پرونده پرباری از کودک تهیه شود سال‌های ابتدایی است. اگر همه این موارد بررسی شود و در پرونده دانش‌آموز ثبت شود، در مقاطع بالاتر به میزان قابل توجهی از هدر رفت زمان و انرژی برای شناخت و کمک به دانش‌آموز جلوگیری خواهد شد و می‌توان با جهت‌دهی مناسب هم میزان علاقهٔ او را به تحصیل و مدرسه بیشتر کرد و هم به آینده‌ای که برای خودش و کشورش می‌سازد امیدوارتر بود. در شماره بعدی اهداف راهنمایی را در دورهٔ متوسطه بررسی خواهیم کرد.